



برترین زن

کاری از گروه ترجمه
آذرخش سیاه

فصل اول

پنج مرد تنومند در حال مالیدن دست های خود بودند و خود را برای کاری آماده میکردند. در دستان آنها سلاح های تیز و صیقلی قرار گرفته بود ، که در زیر آفتاب، بازتاب کننده اشعه های خیره کننده نور بودند.

مرد میانسالی با استرس به سمت آنها حرکت کرد « همتون آماده اید؟؟»

معدود مردانی که لبخند می زدند گفتند: « نگران نباش رییس مو»

-نگران نباشم؟؟

مو لی وحشیانه به آنها خیره شد « شکار ما کوسه جهش یافته سیاه ، پادشاه این منطقه دریایی هست. میدونین چقدر قدرت داره؟؟ اون چیزهایی که تو دستاتونه حتی نمی تونن پوست بیرونیش رو سوراخ کنن، برای اینکه اون رو بکشید ، باید به تواناییهای ژنتیکیتون اعتماد کنید.»

چند مرد با نگرانی به هم نگاه کردند « یعنی تا این حد قدرتمنده؟»

-پس فکر کردین چرا از همه شما خواستم بیاین؟

مولی لبخند تلخ لبخند زد و ادامه داد «صادقانه بگم، مدتها قبل یک گروه برای شکار اون اومده بودند. با این حال، نتیجه این شد که همه اونها در اینجا بدون حتی یک بازمانده کشته شدند. اگه به خاطر آسیب دیدگی مانس نبود نمی اومدم. آسیب دیدگی اون خیلی جدی هست و برای درمان به جگر کوسه جهش یافته نیاز داره، اگه بخاطر اون نبود هیچوقت نمی اومدم»

-درک میکنیم رییس مو

«خیلی خب» مولی آرام گرفت «یادتون باشه که باید محتاط باشید. اگه نتونستیم اون رو بکشیم، با تمام سرعت فرار کنید»

مولی به آرامی چند قطره عطر روح کوسه پخش کرد «این عطر برای کوسه های سیاه غیر قابل مقاومت هست. به زودی اینجا میاد برای شکار آماده شین»

-بله رییس

همه با چشمان نگران به دریای آرام نگاه می کردند.
ناگهان سطح دریا لرزید. و درخشش آبی رنگی پدیدار شد

-داره اینجا میاد

مولی فریاد کشید «حمله»

سلاح های صیقل یافته یکی پس از دیگری به سمت کوسه جهش یافته پرتاب شد، با اینحال هیچ یک از آنها به پوست کوسه نفوذ نکرد

-بذار من انجامش بدم

مردی تنومند مشت راست خود را بست. لایه ای از الگوهای عجیب و غریب بنفش و سیاه در امتداد بازوی راست او پخش شد در مشت راست او قدرتی بود که قلب های دیگران را از ترس میفشرد

مرد قدرتش را شصت نقطه بلا برد و فریاد کشید: «بمیر کوسه لعنتی»

به هوا پرید و مشت خود را بر روی کوسه سیاه جهش یافته زد.

قدرت ترسناکش را منفجر کرد و باعث شد که موج های اطرافش تا پنج متر به اطراف رود

کوسه سیاه جهش یافته از درد زوزه کشید، موج عجیب و غریب ارتعاش در سراسر بدنش پخش شد.

خون از دست مردی که به کوسه ضربه زده بود در حال بیرون ریختن بود

-حمله خوبی نیست ، این کوسه جهش زیادی داشته و خیلی قوی شده ..

لحن مو لی تغییر کرد و با قاطعیت دستور داد: "سریع ، نفر شماره 3 را برگردانید. شکار را رها کنید!"

-بله رییس

بالهایی با درخشش زرد از پشت یکی از مرد ها بیرون آمد و او بسرعت مردی که مشتش غرق در خون بود را بلند کرد و به سمت بقیه رفت .مرد شماره 3 از هوش رفته بود

-لعنتی

مو لی وقتی که ناخواسته به کوسه سیاه جهش یافته نگاه کرد ، هر دو مشت خود را محکم گرفت.

عملیات شکار قبل از شروع شکست خورده بود. در لحظه ظاهر شدن حمله روحی ، او می دانست که سطح این کوسه جهش یافته سیاه چیزی نیست که بتوانند از عهده آن برآیند.

-متاسفیم رییس

-تقصیر شما نیست

لحن مو لی تا حدودی ناراحت کننده بود. "این کوسه سیاه جهش یافته تا چنین سطحی تکامل پیدا کرده. این دیگه چیزی نیست که افراد عادی بتونن شکار کنند. مگه اینکه اونها واقعا متخصص باشند ..."

درست در این لحظه ، کوسه جهش یافته از درد فریاد کشید

-این دیگه چیه

موی لی و دیگران به سرعت سطح دریا را نگاه کردند و صحنه ای حیرت انگیز را دیدند.

کوسه جهش یافته سیاه که لحظه ای پیش با اقتدار در حال شنا کردن بود، ناگهان در سطح دریا زوزه هایی درناک سر داد. بدن بزرگ آن به طور مداوم در اطراف تکان می خورد و لایه هایی از امواج دریا را پراکنده می کرد -چه اتفاقی داره میوفته؟

موی لی و دیگران شوکه شده بودند، درست در این لحظه ، یک اتفاق حیرت انگیزتر افتاد.

چندین خط خون آلود ناگهان روی بدن کوسه های بلکوس ظاهر شد. پوستی که پس از امتحان کردن تمام روش های خود قادر به نفوذ در آن نبودند ، همانند دودی جلوی چشمانشان از بین رفت.

در حالی که امواج دریایی ترسناکی که بلند تر از قد انسان بودند ایجاد میشد، خون آب دریا را قرمز کرد.

ناگهان ، یک تیغه نوری روشن به رنگ آبی لاجوردی از بدن کوسه ی بلکوس جهش یافته بیرون آمد. این باعث ترساندن آنها شد. با این حال ، قبل از اینکه آنها بتوانند واکنش نشان دهند ، تیغه های نور بیشتری به رنگ لاجوردی از کوسه بلکوس جهش یافته بیرون می آمدند، در زیر آفتاب ، هر تیغه ی نور، بدن کوسه را به سیخ می کشید.

همه در زیر نور آفتاب به این صحنه خیره کننده نگاه میکردند

ناگهان انفجاری رخ داد

بار دیگر صدای رعد و برق از سطح دریا بیرون آمد. پس از ترکیدن کوسه و آمدن صدای خشونت آمیز انفجاری ، یک شبح زیبا و سالم از درون بدن کوسه ی جهش یافته بیرون آمد و در ساحل خلیج کوسه فرود آمد.

پشت سر او ، خون از هر جهت پراکنده شده بود

موی لی و دیگران احساس کردند که دهانشان خشک می شود زیرا با پی ایمانی به شبح و اتفاقات که در جلوی آنها ظاهر شده بود نگاه می کردند.

رزمنده ژنتیکی قوی که کوسه بلکوس جهش یافته را کشته بود ، در واقع پسری تا حدودی جوان و خوش سیما بود.

چن فنگ از خوشحالی لبخندی زد «بلاخره آزاد شدم»

او زنده بود!! به خودش نگاه کرد؛ 10 امتیاز ارزش شانس آورا تمام شده بود¹ توانایی ژنتیکی که او استفاده کرده بود بسیار قوی بود .

تحت تأثیر شانس آورا ، 10 تیغه بادی رهاسازی شده بود و هر ثانیه از یک واحد شانس استفاده شده بود. از لحاظ تئوری ، با یک ارزش شانس او می توانست پره های بادی نامحدود را تا پایان زمان شانس آورا آزاد کند.

چن فنگ قبل از نگاه کردن به چند نفری که به او خیره شده بودند ، عضلات و استخوانهای خود را خم کرد «چیزی شده؟»

مولی به صورت ناموزونی صحبت کرد «نه هیچ چیز... چیزی نیست»

آن پسر یک کارشناس بود، یک متخصص مطلق!

داشتن چنین قدرت ترسناکی در سنی بسیار جوان ، به احتمال زیاد صرفاً به دلیل استعداد نبود. باید از این متخصص نیرو حمایت کرد.

"نه ، چیزی وجود دارد." مولی با لکنت گفت: «قربان، آیا می تونم جگر این کوسه سیاه جهش یافته رو بخرم؟»

«این کوسه سیاه، جهش یافته هست؟»

چن فنگ به سطح دریا نگاه کرد و تا حدودی گیج شد. "شما می تونید کل کوسه رو بخرید."

مولی با خوشحالی گفت «متشکرم قربان»

این عالی است. بلاخره پدرش می تواند نجات یابد!

¹ شانس آورا بعد از مدت دوباره پر میشه پس فکر نکنین اگه به بار استفاده کنه دیگه نمیتونه استفاده کنه "مترجم کتاب هاریون"

مولی به صفحه روی مچ بند خود اشاره کرد و 50 هزار یوان را به چن فنگ منتقل کرد.

با توجه به درک چن فنگ از این ارز جهانی ، قطعاً این قیمت پایین نبود. اندک اندک پس از انتقال ، چنین درآمدی قطعاً برای چن فنگ یک ثروت باد آورده بود. اما چن فنگ مایل نبود اگر به او حق انتخاب بدهند دوباره وارد معده ی کوسه شود !

-متشکرم، قربان

مولی مدام ابراز قدردانی می کرد.

چن فنگ قبل از ترک ساحل بر لب لبخندی ملایم داشت.

-خیلی شانس آوردیم

مولی هیجان زده شده بود « به طور اتفاقی با متخصصی روبرو شدیم که می تونه کوسه جهش یافته رو بکشه و حتی مبلغ کم براش مهم نیست» آن مرد تنومند شده که بیهوش شده بود گفت «همه دانش آموزان اینقدر قدرتمندن؟»

مولی آهی کشید: «با شروع دبیرستان ، اونها می تونن شروع به یادگیری دوره های ژنتیکی کنند. با مدرسه انواع و اقسام منابع و وسایل در اختیارشون هست ، حتی سرعت رشد دانش آموزان هم چندین برابر سرعت ما خواهد بود»

آن مرد قاطعانه گفت «پسرم باید به مدرسه بره»

مولی تکان داد. "با این وجود ، یک دانش آموز عادی بدون توجه به اینکه بنیاد اون چقدر خوب باشه، اینقدر قوی نیست، این جوون باید یک دانشجوی نخبه ی برتر باشه"

با این حال آنها نمی دانستند که این دانشجوی برتر که در مورد او صحبت می کردند ، امتحانات ورودی دانشگاه خود را ناکام گذاشته است